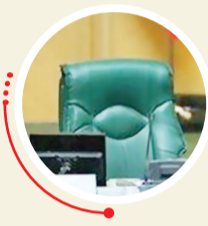




## «طرح نور» را با قدرت ادامه دهید

در مراسم تقدیر از احمدرضا رادان، فرمانده کل انتظامی کشور با عنوان «تکریم سردار» که در مدرسه عالی فقهی الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام قم برگزار شد، محی الدین مکارم، فرزند آیت الله مکارم شیرازی، حمایت این مرجع تقلید را از طرح نور فراجا اعلام و سلام و مراتب قدرانی ایشان را به سردار رادان ابلاغ کرد. در پیام تقدیر آیت الله العظمی مکارم شیرازی از اقدامات رادان و فراجا در مسئله حجاب و طرح نور آمده است: «عرض خداقوت و تشکر از زحماتی که می کشید، خصوصاً این طرح نور را که همت کردید. ان شاء الله با قوت همین برنامه را ادامه دهید، حاشیه‌سازی نشود، احترامات رعایت شود، اینها اصول است، سست نشود و ان شاء الله محکم ادامه بدهید؛ ما دعا دعاگوی شما هستیم.»



## گمانه‌زنی درباره رئیس مجلس آینده

با مشخص شدن نتایج انتخابات مجلس دوازدهم در بیشتر کرسی‌های نمایندگی، رقابت‌ها برای ریاست بر قوه مقننه شدت گرفته است که ایسنا در گزارشی به این موضوع پرداخته و نوشته است: «شنیده‌ها از محافل سیاسی و راهروهای مجلس از لابی‌های پشت پرده و برگزاری جلسات گوناگون حکایت دارد... بر مبنای آنچه برخی منتخبان مجلس آینده می گویند، افرادی چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم برای ریاست مجلس اعلام آمادگی کرده‌اند که از جمله آنان می‌توان از «محمدباقر قالیباف»، «منوچهر متکی»، «مجتبی ذوالنوری»، «مرتضی آقائهرانی»، «حمید رسایی» و «حمیدرضا حاجی بابایی» نام برد.» در پایان این گزارش نیز آمده است: «شنیده‌ها از راهروهای مجلس هم نشان می‌دهد این چهره‌ها برای جلب نظر سایر منتخبان، جلساتی برگزار کرده‌اند؛ روندی که در آن، طرح و وعده‌هایی برای گرفتن رای از منتخبان مجلس آینده دور از ذهن نیست.»



## نیاید عقب‌نشینی کرد

عباس کعبی، عضو مجلس خبرگان رهبری در نشست فصلی سازمان عقیدتی، سیاسی و انتظامی تاکید کرد: «هتک حریم اخلاقی جامعه و سهل‌انگاری درباره حجاب بستر ساز تضعیف فرهنگ دینی جامعه و مسبب ایجاد انحرافات گسترده است.» نایب رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ادامه داد: «طرح نور در چارچوب قوانین و مقررات و با حمایت همه دستگاه‌ها باید با قاطعیت تداوم پیدا کند و مورد حمایت همه دستگاه‌ها، نهادها و افشار گوناگون جامعه قرار گیرد.» وی با اشاره به بیانات صریح رهبر معظم انقلاب مبنی بر اینکه داشتن حجاب حکم قانون و هم حکم شرع است، گفت: «قوه قضائیه و فراجا باید به مسئولیت‌های قانونی و شرعی خود به شکل کامل عمل کنند.» نایب رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در پایان ضمن حمایت از اجرای طرح نور، خواهان تبیین ابعاد گسترده آن شد و افزود: «همگی باید در کنار فرماندهی انتظامی، حساب‌شده و با حمایت مردمی این طرح را اجرا کنند و نیروی انتظامی تحت هر شرایطی نباید از این طرح عقب‌نشینی کند.»

در میدان کنش و واکنشی که می‌تواند در فضای مجازی یا واقعی باشد، سخن‌هایی گفته و شنیده می‌شود که منجر به واکنش می‌شود و در این میدان معانی تولید می‌شود که همه آنها کمرنگ و ضمنی هستند و هرکسی باری از این معانی می‌برد. بنابراین یک جهان معناگسیخته است اما یک وجوه مشترک که مبتنی بر رنج‌های مشترک ما است و بیشتر عکس آن را (نه سخن و کانسبت و مفاهیم در این جهان را) بازتاب می‌کند، ادراک‌های حداقلی تنه‌شست‌شده در تجربه چهل و پنج سال گذشته امروز یک عزم و اراده جمعی را ساخته است و واکنش‌های جمعی بسیار قدرتمندی هم خلق می‌کند. اما مانند دوره اصلاحات نیست که یک نفر از ارزش دیگری دموکراسی می‌گفت. خیر! اصلاً این جامعه و رفتار مردم‌مان آن بنیاد جهان‌مغالی را فرومی‌برد. جهان‌های ضخیم معنایی در مقابل یک عرصه معنازدا فقط یک جوهر پیونددهنده دارد و آن نیز منطق زندگی و بقا است. یعنی آن چیزی که به مثابه تجربه مشترک چهل ساله در وجدان افراد تنه‌شست‌شده، این است که از این دنیای ضخیم و پر معنا و پرسخن فهمیدم که اینها نه تنها هیچ ربطی به منطق زندگی ندارند بلکه دارند منطق زندگی را خفه می‌کنند.

## نقطه پایان یا مسیر تازه پیش رو

آیا می‌توانیم در اینجا بایستیم؟ آیا این نقطه پایان است؟ باید بگویم خیر! این نقطه‌ای است که باید همتای آن حرکت کنیم، امکان‌هایی پیش روی ما است و درباره امکان‌های پیش رو سخن بگویم. یک یا چند نظام حقیقت با سرمایه‌های کلامی قدرتمند اینجا حاضر است که نسل جدید خیال می‌کند دروغ است و گوش شنوایی ندارد. همچنین ما میدان گریز از حقیقت‌زدایی را داریم که هر سخن معطوف به حقیقت را می‌زداید و شالوده آن را می‌شکنند و این دو روبروی هم قرار دارند. به همین خاطر این منادیان حقیقت هر چه جلو می‌روند بیشتر باید به زور بازو و قدرت سرکوب خود اعتماد کنند و دیگر مجال هیچ پیوندی با این عرصه ندارند. دیگر تبلیغات جواجوی نیست و تنها زور بازو جواب می‌دهد و در واقع با یک انسداد کامل روبرو هستیم. اما ما به کدام سمت می‌رویم؟ چشم‌انداز فردا چیست؟

اینگونه نمی‌توان دوام آورد. این وضعیت گاهی همه را می‌ترساند. آن نسل ما که سنی از آنها گذشته تا نسل دانشجویان جدید گاهی با همدیگر هم‌سخن می‌شویم که در نهایت چه می‌شود؟ در واقع هیچ افقی وجود ندارد. چراکه در این تقابل که یک سو حقیقت‌هایی هستند که مشت همه باز شده و کسی هیچ انتظاری از چشم‌انداز ندارد، در یک نقطه تاریخی بسیار مهم ایستاده‌ایم، ما اجتماع سیاسی را از دست داده‌ایم و خیلی تضعیف شده‌ایم و تنها به شرط آغاز مجدد می‌توان چیزی را به سمت افق‌های امیدبخش پیش برد. به شرطی که بپذیریم همه چیز باید از نو آغاز شود و ثابت نشود امور نسبتاً خیراندیشانه‌ای نسبت به منطق زندگی دارند، کسی دیگر به آن تسلیم نمی‌شود. این جامعه پر از سوال است اما فکر نکنید پاسخ به این سوال‌ها نیازمند فیلسوف و متفکری است که جواب دهد. خیر اینها سوالات وجودی است؛ اگر می‌پرسند خدا وجود دارد یا خیر، اگر می‌پرسند اگر وجود دارد، خوب است یا بد؟ چرا باید تعیبت کنیم؟ چرا باید دین داشته باشیم؟ اخلاق یعنی چه؟ چرا باید تابع ارزش‌های اخلاقی باشیم؟ تاریخ یعنی چه؟ چه کسی گفته است که باید در ادامه تاریخ زندگی کنیم؟ فرهنگ یعنی چه؟ چه کسی گفته است فرهنگ ایرانی وجود دارد و باید در تداوم آن خود را بازیابیم؟ این نسل تکلیف نمی‌پذیرد. همه کانسبت‌ها و مفاهیم امروز در مقابل یک دادگاه بزرگ هستند و آن دادگاه زندگی است.

اینکه فکر کنید یک دستگاه مفهومی می‌سازیم و مردم را متقاعد می‌کنیم امکان‌پذیر نیست. باید در میدان و کانسبت زندگی رویدادهایی رخ دهد و در متن آن رویدادها افراد حاضر شوند و صداقت خود را ثابت کنند. وگرنه جامعه بدون اخلاق، هنجار، پیوندهای نسبتاً مشترک مستقر نمی‌شود. ما در یک نقطه آغاز هستیم، به مراتب این نقطه آغاز رادیکال‌تر و مهم‌تر از عصر مشروطه است. در عصر مشروطه یکسری نخبگان را داشتیم، اکنون با متن زندگی روزمره مواجه هستیم. متن زندگی روزمره و منطق معناگریز متن زندگی روزمره قدرت گرفته است و هر کسی که بخواهد نقش روشنفکر، متفکر، نخبه و نمایندگی سیاسی مردم را برعهده بگیرد، باید از طریق این متن زندگی روزمره که قدرت و قوت زیادی تحصیل کرده، خود را اثبات کند و این کار بسیار دشواری است که نیازمند زمان است. اینکه بخواهد نمایندگی سیاسی مردم را برعهده بگیرد با سرعت امکان‌پذیر نیست، جامعه دارد خود را به نحو تازه‌ای تعریف می‌کند و این امروز نقطه آغاز است و مسیر طولانی پیش روی ماست. ما می‌رویم که جامعه دیگری شویم و افق‌های جامعه دیگر امروز پیچیده و مبهم است اما پیداست که نقطه عزیمت کجاست. عنوان سخنرانی من زندگی روزمره، دولت و جامعه مدنی بود. چکیده سخنان من این بود که ما از یک درک اریستوکراتیک از جامعه مدنی که خیال می‌کرد بین دولت و فرد قرار دارد و درکی اریستوکرات به جامعه مدنی و بازیگران جامعه مدنی می‌داد، عبور کرده‌ایم. امروز فرد بدون نیاز به آن طبقه نخبه، خود به تنهایی در متن ارتباطات زندگی روزمره یک جامعه مدنی مبتنی بر نیازها و زندگی ملموس خود را تولید کرده است که حالا تک‌تک ما باید در دادگاهی شرکت کنیم و خودمان، کانسبت‌ها، مفاهیم و باورهای خود را بازتعریف کنیم.

ما فرض این را داشتیم که روشنفکران و طبقه آگاه و دانای جامعه وجود دارد که مردم ناآگاه را آموزش می‌دهند. ما قدرت هم داشتیم و شتاب آموزش عالی در ایران گسترش پیدا کرد چنانچه هر چه عقب‌تر می‌روید، تحصیلکرده‌گان و کسانی که توان سخن گفتن و نوشتن و حرف زدن داشتند تعداد کمتری بودند اما سخن می‌گفتند و منتشر می‌کردند و در پرتو آگاهی‌های منسجم در مقابل آگاهی‌های کف جامعه که از نوع متکثر و متنوع و ساختاریافته است، اصلاً مجال زندگی به بقیه آگاهی‌ها نمی‌دادند. در جامعه شهری بزرگ، زبان قدرت پیدا می‌کند و جای روابط طبیعی و واقعی جامعه را اشغال می‌کند و چشم و گوش کف جامعه به کلام این طبقه خاص است و بر همین اساس معتقدم که ما تنها اربابان ثروت و قدرت نداریم، بلکه اربابان سخن نیز داریم و آنها همان طبقات اریستوکراتیکی هستند که می‌آیند و در نهادهایی مانند نهادهای مدنی، انتشارات، مطبوعات و امثال این رسانه‌ها یک قدرت اجتماعی تسهیل می‌کنند و بعد آنها زبان مردم می‌شوند بدون اینکه زبان مردم باشند! این بحثی است که در سنت چپ و سنت ادبیات سیاسی لیبرال نیز مطرح بود. اصلاً چه کسی می‌گوید یک روشنفکر چپ می‌تواند زبان زندگی طبقه پروتلاریا باشد؟ اما اینها نماینده شدند چراکه زور زبانی داشتند. اما دو اتفاق رخ داد که عمر عرصه جامعه مدنی به معنای اریستوکراتیک به پایان رسید. اول اینکه امتحان پس دادیم و گفتند که افراد اریستوکرات باسواد و تحصیلکرده، چه شدند؟ چراکه همین انقلاب اسلامی نیز حاصل این طبقه متوسط اریستوکرات است. جریان اصلاحات نیز حاصل روشنفکران باسواد وابسته به طبقه است. در نتیجه این امتحان پس دادن طبقه اریستوکرات که به عنوان نماینده مردم می‌خواست میانجی بین فرد و دولت شود، از بین رفت. اما اتفاق بسیار دیگری نیز رخ داد و آن رسانه‌های جدید بودند. رسانه‌های جدید این امکان را فراهم کردند که برای طبقاتی که زبان نداشتند، امکانی برای بروز و ظهور فراهم کنند. بنابراین یک جور هم‌ترازی بین کف و طبقه اریستوکرات به پرسش گرفته شد. به قول لوفور در واقع به سمت یک سنخ تازه‌ای از جامعه مدنی حرکت کردیم، جامعه مدنی هم‌بسته با متن زندگی روزمره مردم. سنخی از بیانگری ظهور کرد که با بیانگری آن جامعه مدنی پیشین متفاوت بود. در ادامه برخی از این تفاوت‌ها را ذکر می‌کنم.

## جامعه مدنی لوفوری

اگر بخواهیم امروز و نسل جدید را درک کنیم که چگونه بدون وساطت آن انسان‌های صاحب‌نام و کلام این همه قدرت اجتماعی تولید کرده است، این مشخصات تا حدی آن را بیان می‌کند. یکی از ویژگی‌های مهم جامعه مدنی بر اساس تعریف لوفور هم‌بسته با زندگی روزمره این است که مبتنی بر هیچ حقیقت قدرتمندی نیست. برای مثال اسلام، ناسیونالیسم، عدالت، دموکراسی مفاهیم قدرتمندی هستند که یک شبکه‌ای از گزاره‌ها به صورت قدرتمند به اینها پیوند می‌خورند و جهانی از گزاره‌های هم به پیوسته می‌سازند. در واقع مفهوم قدرت-حقیقت به این معنای قدرتمند اصلاً وجود ندارد و تجربه‌های زیرپوستی مشترک ملموس جای دال‌های قدرت را گرفته است. در جامعه چیزهایی است که هر آدمی را رنج می‌دهد؛ از تماشای رادیو و تلویزیون و انتخاب شغل و... این رنج‌های زیرپوستی برای هر فردی نیز یکی نیست اما مخرج مشترک‌هایی دارد که همه ما را به جهاتی از امور کلافه کرده است. ما فقط به‌خاطر رنج‌های مشترک که گاهی اوقات در تاسکی، با پدر و مادر و دوستان گفت‌وگو می‌کنیم، یک چیزهایی ما را رنج می‌دهد. زاویه ورود ما به این رنج‌ها نیز یکی نیست، اما یک درک به نسبت مشترک از خدا هم چیزی بگوید که با منطق رنج‌های مشترک ما ناسازگار است، نمی‌پذیریم. این منطق رنج مشترک که زیرپوستی است اصلاً تن به حرفی نمی‌دهد و هرکسی که می‌خواهد حرف بزند و هرکسی چیزی بگوید که منطق رنج‌های مشترک را نادیده بگیرد، در واقع اعتبار خود را از دست داده است. بنابراین به جای اینکه نظم سخن و نظم کلمات و استواری کلمات مهم باشند، اجراع آنها به رنج‌های عمومی مردم در متن زندگی روزمره مهم است. پس گزاره این است که اگر به‌گونه‌ای رنج من را بیان می‌کند و نقیبی به رنج‌های مشترک ما می‌زند، حاضر شروع کنم به گوش کردن. امروز چیزهایی مطرح می‌شود که در ۴۰ سال پیش انبساطی از کتاب‌های با تیراژ بالا که نوشته و به فروش می‌رفت، دیگر معنای خود را از دست داده‌اند.

یکی از موضوعات دیگر این است که به جای سخن، تصویر نقش قدرتمندتری دارد. الان عکس جانشین کلمه است. این نسل انقدری که نسل ما با متن ارتباط برقرار می‌کرد، ارتباط نمی‌گیرد. متن و عکس و رنگ و فیلم و همه اینها با هم که هم‌زمان عقل و عاطفه و حس و وجدان را درگیر می‌کنند، می‌تواند با آن ارتباط بگیرد و شاید مهم‌تر از همه اینها معنا و مفاهیم زبان و سخن در یک میدان تعاملی تولید و مصرف می‌شود، یعنی

ما از یک درک اریستوکراتیک از جامعه مدنی که خیال می‌کرد بین دولت و فردی قرار دارد و درکی اریستوکرات به جامعه مدنی و بازیگران جامعه مدنی می‌داد، عبور کرده‌ایم. امروز فرد بدون نیاز به آن طبقه نخبه، خود به تنهایی در متن ارتباطات زندگی روزمره یک جامعه مدنی مبتنی بر نیازها و زندگی ملموس خود را تولید کرده است که حالا تک تک ما باید در دادگاهی شرکت کنیم و خودمان، مفاهیم و باورهای خود را بازتعریف کنیم.



انجام شد که یکی از آنها خود من بودم. مواردی را می‌نوشتیم و بین ما عمومیت داشت که دیگر این نهادهای واسط تحت عنوان جامعه مدنی حذف شده است و حکومت با خود مردم مواجه است و در این مواجهه مردم تنها هستند، آگاهی ندارند، قدرت مقاومت ندارند و منفعت‌طلبی در سطح عمومی جامعه منتشر شده است و هر کسی کلاه خود را می‌گیرد (که یاد نبرد) و جامعه گسیخته و فاقد معنا شده است. گاهی نیز چشم‌اندازهای تیره‌ای را ترسیم می‌کردیم، از جمله اینکه جامعه مستعد فاشیسم است و خود احمدی‌نژاد را یکی از مصداق‌ها در نظر می‌گرفتیم که اگر فاشیسم احمدی‌نژاد جواب نمی‌دهد جامعه مستعد فاشیسم بزرگتری است که هنوز نیز همه این حرف‌ها گفته می‌شود. البته که تمام این حرف‌ها غلط نیست اما تحولات ۱۴۰۱ کمی تصویر ما را درگرونگ کرد. یکباره یک جنبش گسترده اجتماعی با قدرت تمام اتفاق افتاد که بدون میانجیگری نهادهای واسط بود. نه تنها این نهادهای واسط که از آن تحت عنوان نهادهای جامعه مدنی سخن می‌گویم، نقطه آغاز نبودند، بلکه جان هم گرفتند و جنبشی شکل گرفت که به تن سرشده این نهادها جانی داد و در دانشگاه‌ها اتفاقاتی رخ داد و نه تنها قدرت داشتند که وجودی به کف جامعه بیخشند، بلکه وجود نیز گرفتند. در نتیجه معلوم می‌شود آن تعریف آغازین ما از جامعه مدنی یک مشکلی دارد، آن تعریف هگلی که فکر می‌کرد جامعه مدنی نهاد واسط میان فرد منفعت جوی ناآگاه و پیچیده در قلمرو شخصی و دولت است دچار مشکل بود.

## باز تعریف جامعه مدنی

این نشان می‌دهد آن تعریف جامعه مدنی اریستوکراسی در بنیاد خود مشکلی داشت و متأثر از روایت لوفور، تحولی در جامعه مدنی اتفاق افتاده است. لوفور تصور هگلی را به هم ریخت. اینکه فکر کنیم فرد منزوی منفعت‌طلب پیچیده در منافع شخصی خود است که ناتوان است و ناآگاه، درست نیست. فرد نه تنها منزوی و ناآگاه نیست بلکه در میدان روابط شخصی و خصوصی و عمومی خود در شبکه‌هایی از مناسبات و روابط حضور دارد و نقش بازی می‌کند که این شبکه‌های پیچیده خرد و متکثر ارتباطی بین این جماعت‌های کثیر و بی‌نام و فرم‌هایی از آگاهی، دانایی، نگاه به جهان و الگوهای از اراده‌ورزی و مقاومت وجود دارد. بنابراین در عالم خارج چیزی به نام فرد منزوی مستقل تک افتاده نداریم. ما پدیده‌ای به نام زندگی روزمره داریم و این زندگی روزمره مشتمل از شبکه‌های پیچیده، متکثر و متنوعی از روابط است که در آن سوژه‌ها بازتعریف می‌شوند و برداشت‌هایی از امور جهان پیدا می‌کنند که اینها مغفول می‌مانند. سوژه‌ها بوده، اما نادیده گرفته شده است و به همین دلیل درک ما اصلاح‌طلبان از جامعه مدنی درک اریستوکراتیک بود.

